

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شد راجع به احکام وضعی و احکام تکلیفی، عرض کردیم اصحاب ما، اصحاب متأخر ما قدس الله اسرارهم این بحث واجب وضعی یعنی احکام وضعیه و تکلیفیه را در این به مناسبتی در اقوال استصحاب آوردند و عرض شد که مرحوم نائینی، دیگه حالا تکرار نکنیم شش تا مقدمه قبل از آن در بحث احکام تکلیفی و وضعی بیان فرمودند که گفتیم برای بعضی از فوائد بعضی هایش خوانده بشود و بعضی هایش را هم که اجمالا توضیح دادیم. مقدمه ششمی که ایشان گذاشتند الامر السادس، ایشان فرمودند قد تقدم منا ایضا، این البته توضیحش را دادیم در دو روزی که بود بیان مطلب شد دو مرتبه، فقط اجمالا عرض می کنم مرحوم نائینی عبارتی دارند که شرائط جعل غیر از شرائط مجعول است، تعبیر ایشان، عرض شد سابقا که مراد از شرط در اصطلاح نائینی یا گاهی هم تعبیر به موضوع می کنند عبارت از امری است که از تکلیف یعنی از آنی که مطلوب است خارج است و به اصطلاح فرض شده است مثلا دلوک شمس یا زوال شمس فرض شده برای وجوب نماز ظهر یعنی باید دلوک محقق باشد تا نماز ظهر واجب بشود و همچنین اصطلاحا، توضیحاتش را چون مفصل عرض کردیم دیگه تکرار نکنیم، آن چه که اصطلاحا گاهی بهش موضوع گفته می شود، گاهی بهش متعلق المتعلق مثل اکرم العالم، عالم را ایشان متعلق المتعلق می دانند چون حکم که مفاد هیئت است تعلق به اکرام گرفته، اکرام هم تعلق به عالم گرفته.

ایشان تعبیرش این است که از این ها تعبیر می کنند به شرائط مجعول، مجعولی که داریم این ها شرطش اند مثلا در باب حج آن مجعول که وجوب باشد، مراد ایشان از مجعول یعنی وجوب، وجوب معلق است بر عنوان البالغ المستطیع، البالغ العاقل المستطیع، این را اصطلاحا مرحوم نائینی شرائط مجعول می دانند، اصطلاح ایشان است، البته این اصطلاح یک ریشه قانونی هم دارد که آنی که پیش ما مهم است غیر از خود اصطلاح بودن آن ریشه قانونی است، آن ریشه قانونیش این است که ایشان تصور می کنند تا قبل از

این که این شرط محقق بشود آن وجوب محقق نمی شود یا به اصطلاح ایشان فعلی نمی شود، همین مثالی که کرارا عرض کردم فرض کنید الان ساعت ده و بیست دقیقه است، هنوز دلوک شمس نشده، حدود دو ساعت و نیم بیشتر، دو ساعت و چهل پنجاه دقیقه تا دلوک شمس مانده، تا زوال شمس، آن وقت به نظر ایشان وجوب نماز ظهر فعلی نیست، وقتی زوال شد وجوب فعلی می شود، اصطلاح شرائط مجعول مرادشان این است یعنی این شرط که فرض شده، فرق شرط با متعلق این است یا موضوع، در باب شرط فرض است، در باب متعلق طلب است، وقتی می گوید اکرم اکرام را طلب کرده که شما ایجاد بکنید اما عالم را فرض کرده، فرض ایشان، این اصطلاحات را خوب با دقت گوش بکنید و عنایت بفرمایید آن نکات فنیش را هم در نظر بگیرید، نکات فنیش این است، ایشان این ها را مثل دلوک را از قبیل شرائط وجوب می داند یعنی وجوب فعلی می شود با دلوک، یا وجود عالم در خارج سبب فعلیت وجوب اکرام می شود، اگر عالم نبود شما وجوب اکرام ندارید دیگه، اگر عالم وجوب پیدا کرد آن وقت وجوب اکرام دارید، این یک تصویری است که عرض کردیم مرحوم نائینی قدس الله نفسه و شاگرد ایشان آقای خوئی این را دارند، یک اصطلاح قانونی است که حکم با شرطش فعلی می شود. من البته از بحث خارج است ولی یک پراتنز این جا باز بکنیم یکمی برای این که چون من خیلی مقیدم در مباحث حتی اصطلاحات و الفاظ به دقت مراعات بشود، چون ما یک شرط در اصول داریم مثلا، یک شرط در معقول و فلسفه داریم و شرط های دیگری که ذکر شده، این را خوب دقت بکنید خود کلمه شرط مثل المومنون عند شروطهم داریم، شرط الله قبل شرطکم در روایت داریم، شرط الله قبل شرطکم اگر کسی بنده ای را آزاد می کرد ولاتش با آن معتق بود، ولاء یعنی اگر مرد اموالش را به معتق می دادند چون خب دیگه، برده ها را از راه های دور آوردند، کسی نداشتند، تنها بودند، اگر فوت می کردند اموالش را به معتق می دادند، آن وقت یک کسی بود می خواستند آزادش بکنند بنا شد ولاء را به کس دیگری بدهند، حضرت فرمود نه این نمی شود، شرط الله قبل شرطکم، خدا قرار داده که ولاء، ببینید جعل است، این جا کلمه جعل است، حالا من بین پراتنز جالا چون روز های اول بحث هم هست، این کلمه را یک توضیحی بدهم چون این کلمه گاهی در موارد اختلافی، در موارد مختلف مصرف و استعمالش گاهی دارای بار های مختلفی می شود، خود کلمه شرط رسما یعنی اساسا در لغت به معنای ربط است، اساس شرط ربط است، شما

یک چیزی را مربوط بکنید به قول ما به فارسی خودمان، آویزان بکنید به چیز دیگری، این شرطه یعنی ربطش داده، اساس شرط این است و لذا در موارد مختلف این نکته عنایت می شود، این اصل کلمه، آن وقت اگر به حساب موارد مختلفی که ما داریم این نکته باید توش خوب دقت بشود، در آن روایتی که فرمود شرط الله قبل شرطکم یعنی خداوند متعال ربط داده ولاء را با عتق، آن ولاء با عتق ربط دارد، اگر عتق آمد شما معتق بودید و لائش آن شخص، میراث آن شخص، اموال آن شخص به شما می رسد، شما آمدید به کس دیگر قرار دادید، ربطش دادید به شخص دیگری، گفت شرط الله قبل شرطکم پس در آن جا تقریباً به معنای لغویش بکار برده شده، بعضی ها تصور کردند در آن جا به معنای حکم است، حکم الله قبل، نه آن جا هم به معنای همین ربط است، اصلاً اصلش به معنای ربط است، خوب دقت بکنید لکن نحوه ربط این طوری است، خداوند متعال ولاء را که ارث بردن باشد ربطش داده به عتق، مثلاً زید ایشان را آزاد کرد ربط به آن داده، شما می خواهید این ربط را در بیاورید بگذارید برای یک شخص دیگری، برای خود آن معتق قرار ندهید، خب این می شود شرط الله قبل شرطه

المؤمنون عند شروطهم هم همین طور است، آن جا هم در حقیقت به معنای ربط است اما ربط آن چیست؟ ربط آن به این صورت است که شما یک التزام دارید، یک قرارداد دارید، یک معاهده دارید یک التزام دیگری را به آن ربطش می دهید، خوب دقت بکنید! مثلاً این کتاب را فروختم به صد تومان، حالا قیمت کتاب فرض کنید مثلاً پانصد تومان است، این کتاب را فروختم به صد تومان به شرطی که برای من یک نامه بنویسید، خوب دقت بکنید، نامه نوشتن را ربطش داد به عقد، کتاب را فروختم و لذا در مصطلح فقهی که الان در قوانین به نظرم جدید هم همین طور باشد، دقیقاً نمی دانم، در مصطلح فقهی شرط را اصطلاحاً یک التزام می دانند، التزام یعنی چیزی را که شما قبول می کنید انجام بدهید لکن در ضمن یک التزام دیگر، خب دقت بفرمایید! المؤمنون عند شروطهم یک التزامی است که در ضمن یک التزام دیگری آمده، التزام اول کتاب را فروختم، التزام دوم که یک نامه بنویسید، دیگه آن معنای اصلی حفظ شد که آن معنای ربط باشد، خوب دقت کردید؟ معنای اصلی، البته این جا منشا اختلاف بین اصحاب ما هست، مرحوم سید یزدی می گوید شرط مطلق التزام است، اصلاً شرط یعنی التزام لذا عقود را هم می گوید شامل می شود المؤمنون عند شروطهم

مثلا شما کتابتان به صد تومان، می گوید این هم شرط است، تمسک کردند، که البته ان شا الله در اول بحث بیع باذن تبارک و تعالی
اوائل بحث بیع متعرض می شویم ان شا الله، این را در باب اصالة اللزوم در عقود آن جا متعرض می شویم ان شا الله اگر وقت رسید و
حالی بود

پس این، اما مشهور بین فقها چه سنی و چه شیعه شرط و فکر می کنم چون دیدم، حالا چون یکمی گاهی حواس پرتی هم می آید
احتیاط می کنیم در همین قوانین جدید همین کتابی که گاهی اوقات کتابش را می آوریم می خوانیم سنهوری تقریبا در دنیای عرب
از بزرگترین قانونگذاران دنیای عرب است، چون ایشان با قوانین فرانسه و آلمان و انگلیس کاملا سیری کرده و کتاب مفصلی هم
دارد، الوسیطش مجموعه مجلداتش ده یازده جلد است، بعضی هایش خیلی قطور است، خیلی زحمت کشیده، به نظرم چون قاعده التزام
شروط را دارد، فکر می کنم تفسیر غربی ها هم از شروط همین است التزام فی التزام، این را ببینید این اصطلاحی که الان در فقه
امامیه الان خیلی رایج شده که آیا شرط مطلق التزام است یا شرط التزام فی التزام است؟ و ان شا الله اگر رسیدیم آن جا عرض می
کنیم صحیحش همین است، این مبنای دوم است، کلام مرحوم سید قابل اثبات نیست، شرط در حقیقت چون ربط است، این التزام فی
التزام یعنی یک التزام خودتان را ربطش می دهید به یک التزام دیگر، حالا این ربط دادن چه اثری دارد آن بحث دیگری است که
حالا ان شا الله در محل خودش در قاعده شروط باید صحبت بکنیم.

پس تا این جا معلوم شد که یک شرط در یک مفهوم عرفی بود که در روایت مبارکه بود، یک شرط در اصطلاح فقهی است که در
اصطلاح فقهی وقتی می گویند شرط یعنی التزام فی التزام، یک شرط هم در اصطلاح معقول است، ما یوثر فی فاعلیة الفاعل و قابلیة
القابل که آن هم بحث معقولی خودش است، همین مثل فرض کن نزدیک بودن آتش که شرط است برای احراق، همین مثال معروف،
یک شرط هم در کتب اصول متعارف است، وقتی می گویند مانع، سبب، شرط یک اصطلاح شرط هم در کتب اصول متعارف است،
این اصطلاح اصولی را من هی دارم می گویم آن که آن جا هم شرط می گویند چون ربط است یعنی در معنای معقولیش هم ربط

است یعنی احراق و سوزاندن آتش ربطش به این است که نزدیک باشد، اگر آتش دور بود این احراق یا احتراق محقق می شد، پس

دقت کردید؟ پس در تمام نکات آن نکته ربط است، یک جور ربط را ملاحظه کردن است، این چند تا؟ سه تا معنا شد.

معنای چهارم اصطلاحی است که در اصول متعارف است، بین اهل سنت و شیعه، فرق نمی کند، آن اصطلاح شرط در اصطلاح اهل

اصول عبارت از آن چه که یلزم من وجوده عدمه یعنی عدم المشروط و لا یلزم من وجوده وجوده، این اصطلاح معروفی بین اصولیین

است، ما یلزم من وجوده وجود المشروط، من عدمه عدم المشروط و لا یلزم من وجوده وجود المشروط، مثلاً طهارت، طهارت شرط

صلوة است یعنی صلوة ربط با طهارت دارد به حیثی که اگر طهارت نبود نماز نیست لکن هر جا طهارت هم هست این نیست که آن

جا هم نماز باشد، ممکن است طهارت باشد نماز نباشد اما اگر طهارت نبود نماز نیست، ما یلزم من عدم عدم المشروط و لا یلزم من

وجوده وجود المشروط، روشن شد؟ این هم اصطلاح و معنای دیگری که برای کلمه شرط بکار برده شده، حالا آن بحث شرط متاخر

را دیگه فعلاً نمی گوییم چون مرحوم نائینی و مرحوم آقازیا هم در حاشیه این جا یک اشاره ای به شرط متاخر کردند و اگر بخواهیم

بگوییم خیلی بحث هایمان طولانی می شود، این چهار تا اصطلاح

مرحوم نائینی یک اصطلاح دیگری دارد شرط المجعول و شرط الجعل، این اصطلاح ایشان است، عرض کردیم اصطلاح من این را

خیلی تکرار می کنم ما معتقدیم اولاً اصطلاح باید منشا همان خواست خودش، حالا اصطلاح فیزیکی است، اصطلاح شیمیائی است،

اصطلاح قانونی است، یک منشا خودش توش مراعات بشود.

نکته دوم که خیلی تکرار کردیم اصطلاح مناسب همان فن باشد و لذا عرض کردیم مثلاً در برائت آقایان قبح عقاب بلا بیان گفتند،

مسئله عقاب که آمد کلام است، اصطلاح کلام، در کلام عقاب را بکار می برند، در اصول بحث کلام مطرح نیست، در اصول بحث

تنجز مطرح است، بحث حجیت مطرح است لذا گفتیم اصلاً شایسته نیست این اصطلاح در اصول بکار برده بشود، این بار کلامی دارد

چون بار کلامی دارد در اصول بخواهیم بیاوریم باید تفسیرش بکنیم، این بار اصولی ندارد کما این که خب اخیراً بعضی جاها به جای

قبح عقاب بلا بیان، حق الطاعة را بکار بردند، آن هم بار کلامی دارد، متأسفانه هر دو مصطلح بار کلامی دارند، طاعت و عقاب هر دو

بار کلامی دارند، نباید در اصول اعتقاد، مثلا این جا بیایم شرط را در اصول به معنای معقولیش یا به معنای همین متعارف، خب نمی شود، خراب می شود، کار ها به هم می خورد، مرحوم نائینی یک شرط جعل دارند با یک شرط مجعول، البته خب من سابقا اشاره کردم کلمه جعل و مجعول در اصطلاح عده ای که چون بعد می خوانم حالا الان اشاره اش را می کنم یکی اند و لذا یکی از اشکالاتش این است که تفکیک بین شرط جعل لکن این اصطلاح است، این یک اصطلاحی از نائینی است، آن وقت شرط مجعول در اصطلاح ایشان آن جایی است که تکلیف به او ربط دارد مثلا وجوب نماز ظهر چسبیده ربط پیدا کرده به دلوک، این را بهش شرط مجعول می گویند، البته این اصطلاح که اگر دلوک نباشد وجوب نیست و اما اگر دلوک بود حتما، خب این در بعد از جعل چرا هست، با آن اصطلاح اصولی متعارف، این اصطلاح ایشان است، آیا این اصطلاح درست است؟ عرض کردیم نه درست نیست، حالا چون مرحوم آقازیا هم یک حرفی دارد حرف آقازیا را هم می خوانیم بعد توضیح خودمان را هم تکرار می کنیم، این یک اصطلاحی است، اصطلاحی است که مرحوم نائینی گذاشتند اسمش را گذاشتند شرط مجعول، مجعول یعنی وجوب، شرط یعنی این وجوب به آن ربط دارد، به آن چسبیده است، به او معلق است، به او آویزان است به اصطلاح فارسی ما به او آویزان است، دلوک که آمد وجوب می آید، البته عرض کردیم که این تفسیر قانونیش را نمی شود قبول کرد یعنی نکته اساسی را دقت بفرمایید وجوب الان هم هست، الان که قبل از دلوک است وجوب هست، این طور نیست که وجوب قبل از دلوک باشد، خب حالا نائینی تصورشان این است، این تصور را البته آثار هم بار کردند، مجرد تصور نیست، سابقا هم صحبت شده، خلال این بحث هم ان شا الله تعالی روشن می شود.

یک چیزی را هم به نام شرط جعل ایشان بکار بردند، مراد از جعل در این جا ایجاب است، مراد از شرط در این جا ملاکات است، آن ملاکاتی که تشریع می کند ایجاب می کند، تقنین می کند مثلا إن الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر، این ملاک که دارد ملاکش این است یا مثلا همین آیه ای را که خواندیم الرجال قوامون علی النساء، آن وقت دو تا ملاک ذکر شده، بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا، ملاک قوامیت رجال و این که رجال قیوم و قوام و قیم خانم ها هستند در اداره جامعه، ملاک آن بما فضل الله و بما انفقوا است، این دو تا ملاک است، این ها را نائینی تعبیر به شروط جعل می کند، یعنی چی؟ شرط هم معنایش واضح شد یعنی این جعل

رابطه دارد به این ملاک مثلاً جعل وجوب ربطش به این است که تنهی عن الفحشاء و المنکر، قربان کل تقی، معراج المومن إلى آخره، جهات مختلفی که در آن نقل شده

پس بنابراین یک اصطلاح نائینی است، این یک اصطلاح خاصی است، یعنی اگر می بینید یکمی عبارت جدید است اصطلاح است پس شرائط مجعول یعنی چیز هایی که به نظر ایشان باید فرض یعنی محقق بشود آن وقت وجوب فعلی می شود، شرائط جعل یعنی ملاکات و علل تشریع و تقنین و قانون گذاری، ایشان اسم این را شروط جعل گذاشته، این اصطلاح ایشان روشن بشود، یکی شروط جعل گذاشتند و یکی شروط مجعول، اصطلاحی است که ایشان گذاشتند، البته این بحث یعنی این امر ششم ایشان خیلی ربطی به احکام وضعی و تکلیفی ندارد، به بحث ما ندارد چون یک مناقشه ای می خواهد با صاحب کفایه بکند این برای آن مناقشه آورده. این بحث ششم را که ایشان آورده در این چاپی که دست من است ۳۸۹، خود بحث تا ۳۹۱ تمام می شود، یک ذیلی هم دارد لکن بعد در صفحه ۳۹۵ ازاحه شبهة کلامی را از کفایه نقل می کند و مناقشه می کند، این امر ششم برای این ازاحه شبهه است، این امر ششم را ایشان مقدماتاً فرمودند برای این ازاحه شبهه، این انسجام در کلمات ایشان را هم من توضیح داده باشم خدمتتان

این خلاصه مبنای مرحوم نائینی، البته حالا که چون پُرانتزی باز کردیم این یک مشکل هنوز هم ادامه دارد مثلاً ما در حدود صد و خرده ای سال پیش از سال ۱۳۱۸ به بعد که قصه مشروطه در ایران آمد خب همین کلمه شرط بکار برده شد، سلطنتی حکومت سلطنتی مشروطه، البته من الان نمی دانم کتاب روح القوانين را دارم اما الان در ذهنم نیست، روح القوانين منتسکیو کی به فارسی ترجمه شده، قبل از این تاریخش، ظاهراً در ذهنم بعد از این تاریخ است، چون در کتاب روح القوانين دارد ایشان تقسیم حکومت را به سلطنت استبدادی و سلطنت مشروطه و جمهوری، این سه نحوه حکومت را دارد اما از حدود سال های ۱۳۱۸، البته شاید ۱۳۲۰ مثلاً، کلمه مشروطه در ایران آمد، من یک دفعه عرض کردم یکی از علمای تبریز مرحوم آقا شیخ صادق، آ میرزا صادق آقای تبریزی قدس الله نفسه، آدم بزرگواری بود، حالا خیلی به شدت با مشروطه بد بود ولی آدم خوبی بود، به ایشان گفتند سلطنت مشروطه، خیلی واقعا هوشیاری بجائی است، ایشان فرمود که این کلمه مثلاً انگلیسیش چیست؟ گفتند فلان، گفت همان کلمه انگلیسی را بکار ببرید چون تا

شما گفتید مشروطه به ذهن می آید شرط شارط، مشروط این دنباله دارد که چه کسی شرط کرد، این توجه دقیقی است، این همان که می گویم اصطلاحات را جابجا بکار نبرید، خیلی تنبه لطیفی از ایشان است، می گوید همان مصطلح غربی و سیاسی و اجتماعیش را بکار ببرید، وقتی به فارسی آمد حالا مثلاً واقعا در آن جا مراد جدی یک نوع حکومت مقیده است در حقیقت، الان هم در لغت عربی اصلاً کلمه مثلاً سلطنت مشروطه بکار نمی برند، الملكية الدستوری، تعبیر دستور می کنند، نظام، قانون پادشاهی با نظام، با قانون، با قانون اساسی یعنی به عبارت دیگر آن ها به جای کلمه مشروطه دستور را که دستور را ما اصطلاحاً قانون اساسی می گوئیم و عرض کردیم کرارا در همین بحث ها هم عرض کردیم تفکر قانون که در زمان مشروطه از سال ۱۳۱۸ با طرح عدالتخانه در ایران شروع شد و بعد به قصه مشروطه منتهی شد اصل اول چیز دیگری بود بعد عنوان دیگری پیدا کرد این در حقیقت در دنیای عرب وقتی ترجمه کردند پادشاهی قانونی، با قانون و همراه با قانون، و عرض کردیم قانون در اصطلاح اجتماعی سیاسی عبارت از مجموعه مدونی از اعتبارات که از ذات شاه خارج باشد، اصلاً نظام استبدادی قانون یعنی شاه، هر چی شاه گفت می شود قانون، این ها در این فکر بودند که ما چیزی به نام قانون داشته باشیم که از ذات ملوکانه خارج باشد، به شاه مربوط نباشد و شاه هم به او مرتبط باشد، شاه هم به او مقید باشد، تفکر کلمه مشروطه این بود، البته عرض کردم اصل کلمه ربط بود لکن در حقیقت مراد جدی این بود یعنی مراد قانونی و حقوقیش این بود که ما چیزی داشته باشیم خارج از شاه یا به اصطلاح بعضی ها قانون کیش شخصیت شاه نباشد یا به اصطلاح خود بنده پرتو شخصیت شاه نباشد، شاه هر چی گفت آن قانون می شود، نه این مدون بشود جدا از شخصیت شاه باشد، ما در بحث های اصولی این را مطرح کردیم اصلاً تفکر قانونی را توضیح دادیم، اساس تفکر قانونی بر این است، اصلاً اساس تفکر قانونی بر این است که از آن شخصیت آمر جدا بشود، در صورتی که مثلاً همین که ما تعبیر کردیم رابطه عبد و مولی، رابطه عبد و مولی دقیقاً خلاف این است، رابطه عبد و مولی بر این اساس است که عبد تابع فرامین مولاست و فرامین مولا پرتو شخصیت مولاست، این که در کفایه دارد در بحث تجری که معصیه ظلم علی المولی، هتک للمولی، این مراد این تفسیر قانون بر اساس عبد و مولاست، این که ما بیابیم اصول و قوانین شریعت مقدسه را این جور معنا بکنیم یعنی همان اساس عبد و مولا، هتک یعنی چی آمده؟ فرض کرده

یک مولایی است اطاعت او لازم است، به هیچ وجه نباید خدشه ای به شخصیت او وارد بشود و اگر مطلبی گفت و شما انجام ندادید شخصیت او را زیر سوال بردید، هتک شخصیت مولاست، آن شخصیت مولا را به اصطلاح و لذا ظلم علی المولی، هتک للمولی، همین عبارتی که در جلد دوم در بحث تجری دارند، این توضیحاتش را چون ما چند بار عرض کردیم دیگه تکرار نمی کنیم.

پس این کلمه شرط در حقیقت یک نوع ربط بود، اما خب عرض کردم آن زمان در ایران این طور ترجمه شده، ادعا شده که زن یکی از کارمندان سفارت انگلیس اولین بار این تعبیر را بکار برد، قبل از آن در زبان مردم نبود، نمی دانم راست و دروغش را نمی دانم، کتابی است که نوشته، راست و دروغ این حرف ها را خیلی نمی دانم.

غرضم یکی از مشکلاتی که عرض کردم گاهی از لفظ پیش می آید این است، اخیرا هم آخرین موردی که ما باز همین کلمه شرط را داریم، در این کتب روانشناسی در بحث انگیزه ها، انگیزه های شرطی شده دارند، تعبیر انگیزه های شرطی شده، البته این کلمه شرط هم به عربی همین شرط معنا شد، انگیزه را به عربی حافز می گویند، ح حطی، فاء و زاء، اخت الراء، الحافز المشروط، این ترجمه ای که شد چه در عربی و چه در فارسی این مشروط، همان قصه سگ را که زنگ می زنند بزاقش ترشح کرد و إلی آخره. آن جا هم در حقیقت یک نوع ربط است یعنی گفتند انگیزه گاهی خودش فی نفسه وجود دارد و گاهی شما ربط می دهید، شما ربط می دهید، این اصطلاح شرطی شدن را هم، من این اصطلاحات مختلف را امروز بکار بردیم، این پранتز را هم همین جا ببندیم برای این که این اصطلاحات روشن بشود و خلطی بین این اصطلاحات لازم نیاید

پس مراد مرحوم نائینی از شرائط جعل اصولا مرحوم نائینی مرادش از شرط در این جا همان طور که در جای دیگه تعبیر به موضوع می کند امری است که مفروض است نه مطلوب است و وجوب فعلیتش متوقف بر آن است، آیا این مطلب را می شود قبول کرد؟ من توضیحش را عرض کردم انصافا و مرحوم آقای خوئی هم عقیده شان همین است، هر دو بزرگوار، معنای همین درس گذشته یک توضیحی باز ولو ایامش نبود راجع به اصطلاحات فعلیت در کلمات اصولیین متاخر شیعه دادیم که ند تا اصطلاح بکار برده نشده و به ذهن ما این اصطلاحی را که مرحوم نائینی بکار بردند دقیق نیست و واقع هم نیست یعنی این طور نیست که فعلیت وجوب تابع دلوک

باشد، فعلیت وجوب همچنان که دیگران هم اشکال می کنند و مرحوم آقاضیا هم اشکال می کند و افراد دیگری که اشکال کردند به مرحوم نائینی تابع جعلش است نه تابع فعلیت موضوع در خارج، اگر جعل وجوب روی عنوان دلوک کرد الان هم وجوب هست، الان هم وجوب نماز ظهر هست نه این که الان فعلی نیست، الان هم وجوب نماز ظهر فعلی است لکن انجام دادنش به این است که یعنی اتیانش خارجا به قول مرحوم آقاضیا ضعف تاثیر وجودیش در دلوک است نه این که الان وجوب شانی است و بعد از ظهر مثلا بعد از زوال وجوب فعلی می شود، دیگه بیش از این وارد نمی شویم و آن شرائط جعل را هم ایشان تعبیر به شرط کردند، ما کرارا عرض کردیم از آن تعبیر کردیم به مبادی جعل، مبادی تشریع، و این اصطلاحات را ما بگوییم با اختلافی که با ایشان داریم، ایشان مبادی را تعبیر به شروط جعل کردند، به ذهن ما تعبیر فنی تر، این شرط نیست، ربطی ندارد، این که تنهی عن الفحشاء و المنکر ربطی ندارد.

علی ای حال عرض کردم و برایتان هم روشن شد ما همیشه یک مشکل یعنی در آن توضیحی که من دادم یک مشکلی داریم، چند اصطلاح و معنای لغوی را توضیح دادیم که روشن بشود، ما همین جور در طی زمان روی این کلمات و ترجمه این کلمات و یا معادل این کلمات با مشکل، ما عرض کردیم یک مرحله جعل داریم، سه مرحله به عنوان مبادی جعل اند، اول ملاکات اند، دوم حب و بغض اند، سوم اراده و کراهت، بعد جعل است طبق همان حالتی که پیدا می شود بعد از اراده و کراهت یعنی اول ملاک را در نظر می گیرد، بعد به این کار به اصطلاح می خواهد یعنی محبوبش می شود و بعد اراده می کند به نحو اراده تشریعی نه اراده تکوینی، بعد از آن هم تشریع می آید، پشت سرش چون ممکن است اراده تکوینی باشد، در اراده تکوینی مراد منه نمی خواهد، اراده صناعی است، مرید و مراد است، در اراده تشریعی مراد منه هم داریم، سه تاست، بعد از این که آن را از دیگری خواست جعل می کند و تشریع می کند و بعد از آن هم عرض کردیم مسئله ارسال رسل و انزال کتب است که اصطلاحا ما این جا را اسمش را فعلیت گذاشتیم، گفتیم تا حکم تقنین بشود هنوز فعلی نیست، هنوز نمی شود بهش حکم گفت، نمی شود بهش گفت قانون، وقتی ابلاغ شد می گویند فعلا قانون شد، مرحله بعدی را هم، محور بعدی را هم، مرحله بعدی وصول به مکلف گرفتیم که اسمش را تنجز گذاشتیم، مرحله نهایی را هم مرحله امتثال یا عصیان لذا به ذهن ما می آید که ای کاش می آمدیم و من این توضیح را، حالا دیگه این جا هم یکمی از بحث خارج شدیم

لا اقل باز تکرار بکنیم کرارا عرض کردیم که کل اصولی که ما الان داریم در همین اصول متعارفی که مخصوصا اهل سنت بوده چون اصول در اهل سنت یا به مصادر تشریع است، دو بخش اساسی تقسیم می شود یا به طرق اثبات است، کل مباحثی که ما در اصول الان داریم این اصولی که الان دست ما هست کلش ناظر به مقام تنجز است، تمام مباحث اصول بشکل و آخر که دیگه حالا جای شرح نیست، تطبیقش نیست، بشکل و آخر کلا به مقام تنجز بر می گردد. البته آقایان در خلال بحث ها گاهی محور های دیگه را هم بحث می کنند اما آنی که الان در اصول به طور متعارف است کلا بر می گردد به مقام تنجز، بعدش هم مقام امتثال و اباحت خاص، به ذهن ما می آید که اگر می آمدیم اصول را این طبیعت خودش طبیعت حکم یعنی قانون و اعتبارات قانونی، اعتبارات قانونی در این هفت محور مورد بررسی قرار می گرفت البته باز هم تاکید می کنم و کرارا عرض کردم ممکن است شما هفت تا را قائل نباشید یعنی من این را خوب می گویم برای این که احاطه پیدا بکنید، مثلا اشاعره منکر ملاکات اند، همان اراده کافی است یعنی از این هفت تا دو تاش افتاد، حب و بغض افتاد ملاکات هم افتاد، همین که مولی اراده کرد کافی است، ما دنبال ملاکات و حب و بغض هم نیستیم، خوب دقت بکنید این خیلی مسئله است یعنی نکته اساسی این است که خیال نفرمایید که این که من می گویم استاندارد علم قوانین است در کل بشر یا علمای اسلام، نه در علمای اسلام هم اختلاف است، کسی که قائل به حق الطاعة است، عرض کردم حق الطاعة یک اصطلاح کلامی است و لذا نمی دانیم این قائل دقیقا مرادش چیست، حق الطاعة ممکن است بگوید اصلا ما مرتبه تنجز نمی خواهیم، همین که ابلاغ کرد این واجب است بر ما که اطاعت بشود و لذا باید احتیاط بکند، همین که احتمال بدهیم احتیاط بکند، اگر این را هم اضافه کردیم مرحله تنجز هم خواهی نخواهی برداشته می شود، دیگه مرحله تنجز نمی خواهیم، غرض من الان وارد بحث نمی خواهم بشوم بحث ما این است که به طور متعارف عقلائی ما این است که اعتبار قانونی در هفت محور بررسی می شود، یکی محور جعل است که خود تشریع است، سه تا مبادی جعلند، ملاکات، حب و بغض و اراده و کراهت، سه تا هم مراحل متاخر از جعل است، فعلیت، تنجز و امتثال، معتقدیم اگر بشود مثلا اعتبارات قانونی در این هفت محور بررسی بشود، در هفت محور لکن این نیست که مثلا در مبانی علمای قانون یا در مبانی فقهای اسلامی این هفت تا اصلا وجود داشته باشد، ممکن است پنج تا باشد که از

اشاعره این طور معلوم می شود، فقط اراده است دیگه، غیر از اراده چیزی نیست، نه بحث ملاکاتی مطرح است و نه بحث حب و بغضی مطرح است و عرض کردم کرارا در بحث های سابق چون این نکته بسیار بسیار مهم این جا این نیست، نکته بسیار مهم در این جا ما گاهی در لسان شریعت چه در قرآن و چه در سنت ادله ای داریم که بیشتر ناظرند به مبادی جعل، این ها را چون مرحوم آقای نائینی هم فرمودند ما این ها را هم این جا اضافه بکنیم مثلاً *إن الله يحب التوابين و يحب المتطهرين*، طبق این تصور ما حکم جز مبادی جعل است، مرحله دوم است، توضیح دادیم دیگه، آیا از مبادی جعل می شود کشف جعل بکنیم یا نه؟ یعنی این جا می گوید حکم، آیا معنای، این خیلی مهم است در استنتاج فقهی، خوب دقت بکنید چون این ها بحث نشده من مطالبی را عرض میکنم این خیلی مهم است که اگر حب آمد یزید الله بکم البسر و لا یزید بکم العسر، ببینید، این اراده الان گفتیم مرحله سوم است، در مبادی جعل جایش را معین کردیم، جاهایش را آوردیم، حالا اگر آمد به اراده خورد یعنی آمدیم که فهمیدیم ملاک دارد یا حتی به ملاک خورد، لو لا أن اشق علی امتی لا مرتهم بالسواک، یعنی در باب سواک ملاک وجوب هست لکن چون به یک معارضی برخورد ملاک تاثیرگذار نیست، این الان در وثوق خودش الان بحث است، لو لا أن اشق علی امتی لأخرت العشاء إلى ثلث الليل، الان عده زیادی از علمای اهل سنت و حتی شیعه از این روایت مبارکه فهمیدند نماز ها در اول وقت استحباب دارد إلا خصوص نماز عشاء، تاخیرش الی ثلث الليل، روایت نداریم یستحب تاخیر العشاء إلى ثلث الليل، اشتباه نشود، ملاکش آمده، لو لا أن أشق علی امتی لأخرت العشاء، طبعاً آقای خوئی اشکال کردند در دلالت اما اشکالشان هم وارد نیست، حالا وارد آن بحث فقهیش نمی شوم جای خودش لکن مشهور بین علمای اهل سنت و عده ای از علمای اهل شیعه که تمام نماز ها تقدیمش در اول وقت استحباب دارد إلا خصوص نماز عشاء چون پیغمبر فرمود لو لا أن اشق یعنی ملاک موجود بود حالا که مانع شد لا اقل استحباب ثابت می شود، خب ببینید این یک بابی است که برای شما باز می کند که اگر ما، عرض کردیم چون مرحوم نائینی فرمود، حالا البته ما هم یکمی از بحثی که ایشان فرمودند خارج تر ما هم یکمی خارج، این راجع به کلام مرحوم نائینی

پس معلوم شد که اولاً شرط مجعول که ایشان فرمودند یعنی اموری که فعلیت حکم بر آن ها متوقف است مثل فعلیت وجوب بر آن ها متوقف است این اصطلاح را ما کلاً قبول نکردیم، این اصطلاح فنی نیست، ممکن است قبل از دلوک هم فعلیت داشته باشد، نکته اش تابع جعل است، چجوری حکم را جعل کرده و لذا عرض کردیم در این عبارت مشهور اگر مهمان آمد نان بخر، معروف بین فقها این است که جعل متوقف بر یعنی جعل وجوب، خود وجوب و تشریع متوقف بر آمدن مهمان است، تا مهمان نیامده وجوبی نیست و عرض کردیم مرحوم صاحب فصول یک راه دیگری را باز کرده گفت نه، ممکن است این طور تصور بکنیم مهمان نیامده وجوب هست واجب است که نان خریدن باشد، این معنا را در کلمات اهل سنت من ندیدم البته این بحث را عرض کردم چون حج را واجب مشروط می دانستند این را صاحب فصول و بعدی ها که آمدند روی این جهت، آن وقت معلوم شد؟

مرحوم نائینی می گوید نه، این سرّ اصل بحث در آن جا بود، این که مرحوم نائینی می گوید این را بیان کردیم راست است، مرحوم نائینی می گوید نمی شود، نمی شود وجوب الان باشد و واجب بعد از آمدن مهمان باشد لذا مرحوم نائینی واجب معلق را منکر است، آقایان دیگر می گویند معقول است، امکان دارد، امکان دارد وجوب الان باشد واجب مستقبل باشد، ممکن است واجب، هر دوش امکان دارد، نائینی می گوید نه آن یکیش ممکن نیست، روشن شد اختلاف کجاست؟ پس این مطلبی که نائینی این جا دارد ریشه بحثش جلد اول است، در آن جا در بحث واجب مشروط و معلق صحبت شد، این بحثی که ایشان به عنوان شرائط مجعول گرفته و عرض کردیم انصافاً حق با اعلام دیگر است که این مطلب که مرحوم صاحب فصول گفت هر دوش امکان دارد، در مقام جعل قصوری ندارد می شود جعل بکند، فقط ما عرض کردیم یک نکته، جعل دارای یک مناط باید باشد، نکته داشته باشد چون جعل است، اگر الان جعل وجوب کرد و واجب استقبالی بود باید نکته ای باشد، مثلاً مقدمه اش واجب باشد مثلاً من باب مثال، اگر هیچ نکته ای ندارد جعلش بیهوده است یعنی به عبارت دیگر در این جا صحبت معقولیت و عدم معقولیت نکنید، صحبت مقبولیت و عدم مقبولیت بکنید نه معقولیت، از نظر قانونی، این بحث ها کاملاً قانونی است، بحث نکنید آیا ممکن است یا ممکن نیست، امکان دارد چه مشکلی دارد لکن سرّش این است که چون جعل تصرف است، من توضیح دادم کراراً، جعل یک نوع تصرف است، خوب دقت بکنید! تصرف کردن

بدون این که نکته ای باشد لغو است، شما مثالش را همان جعل ادبی، همین بحث هایی که شما در ادبیات می کنید همین جعل است، چه فرق می کند؟ الان می گوئید زیدُ اسد، خب این جعل است، این یک نوع تصرف است، شما کانما لباس انسانیت را از زید کنید و لباس اسدیت به او پوشانید، این یک نوع تصرف است، این تصرف ادبی است و آن تصرف قانونی است، فرقی این است، حتی عده ای هم خب می دانید معتقدند که تصرفات قانونی ابتدائاً ریشه ادبی دارد مثلاً میته که عبارت از جیفه باشد یعنی یک مرداری که روی زمین افتاده، خیلی گندو و بو و این ها، بعد اگر یک حیوانی را با شرائط لازم، می گویند این جیفه است یعنی این یک نوع تنزیل ادبی است بعد دنبالش تنزیل قانونی میته یک حکم قانونی پیدا می کند که خب حالا وارد آن بحث هم نشویم چون بعدی هم بحث اصالة عدم تذکیر را مرحوم نائینی دارند یعنی آقایان در همین استصحاب دارند سابقاً هم در مباحث اشغال و برائت متعرض شدیم، این جا هم بعد م یآید دیگه شاید آن جا هم یک اشاره ای بکنیم.

پس خوب دقت بکنید ما فقط حرفمان این است که اگر شما می خواهید بگوئید وجوب فعلی است واجب استقبالی، این باید نکته ای داشته باشد، وجوب استقبالی است نکته ای داشته باشد، ما حرفمان این است پس این که مرحوم نائینی می گوید این ممکن نیست، نائینی می گوید ممکن نیست وجوب فعلی باشد واجب استقبالی باشد، چون اگر وجوب فعلی باشد امکان ندارد شرطش دلوک باشد، فعلیت، فعلیت متوقف بر حصول است یعنی همین مثال بارز الان، ممکن نیست الان نماز ظهر واجب باشد اما وقتش بعد از اذان باشد، این می گوید ممکن نیست، آقایان می گویند ممکن است و عرض کردیم انصافاً ممکن است، حق با آقایان است، به کیفیت جعل بر می گردد، بله بحث دوم این تعبیر اگر مهمان آمد نان بخر یعنی وجوب فعلی است یا وجوب استقبالی است؟ انصافاً اگر ما باشیم و بعد هم ما مفصل تحلیل ادبیش هم کردیم حالا دیگه وارد بحث معنای حرفیش و شرط و ادات شرط و کیفیت ربط، خیلی مفصل تحلیل ادبیش هم کردیم که عرض کردیم اگر ما باشیم و تحلیل ادبی این کلام وجوب استقبالی است، حرف صاحب وصول قابل قبول نیست

پرسش: ثمره اش چیست؟

آیت الله مددی: اشاره کردم دیگه، خیال کردم در ذهنتان می آید، این ها یک مشکل داشتند، حج را وجوبش را مشروط می دانستند، به استطاعت، روشن شد؟ از آن ور حج را روز نهم ذی حجة چند روز دیگه ان شا الله تعالی، خب این ها می گفتند شما اگر الان پول دارید الان برایتان واجب است مقدمات سفر و تهیه و راه بیفتید، گاهی خب الان می دانید در اوقاف ایران برای این که انسان حج برود چهار سال قبل باید ثبت نام بکند، پنج سال قبل باید ثبت نام بکند، خب می گفتند این معنایش این است که الله علی الناس حج البیت وجوب استقبالی است، الان چرا مقدماتش واجب بشود؟ از چه راهی بگوییم مقدمات، الان برای این که شما حج بروید الان ثبت نام می کنید پنج سال دیگه می خواهید بروید، چون وجوب مقدمه به قول آقایان وجوب ترشحی است، حالا با تجوز در استعمال، این وجوب ترشحی از واجب ترشح می شود، خب حج که الان واجب نیست که لذا صاحب فصول این ثمره اش این است، صاحب فصول گفت تا شما استطاعت پیدا کردید وجوب هست، خوب دقت بکنید! اما واجب ظرفش نهم ذی الحجة است، واجب ظرفش متاخر است، چون وجوب هست ترشح می کند مقدمه اش واجب می شود، حل آن، روشن شد؟ من که عرض کردم باید ثمره داشته باشد، اشاره کردم، اگر نوار را دقت بکنید به همین بحث اشاره کردم لکن توضیح ندادم یعنی مرحوم صاحب فصول وجوب حج را معلق گرفت نه مشروط، و آن مشکل را حل کرد، گفت شما تا پول پیدا کردید استطاعت الان وجوب فعلی است، اما الان حج انجام می دهید باطل است خب، الان وقت حج نیست که پس آن که می گوییم نهم ذی الحجة آن زمان حج است، زمان واجب است، اما وجوب فعلی است، تا وجوب فعلی شد مقدماتش واجب است، خب آقایان دیگه هم از راه این رفتند که نه وجوب همان زمان است، وجوب همان روز نهم ذی الحجة است این ها اسمش را مقدمات مفوته گذاشتند، یک اصطلاحی درست کردند به نام مقدمات مفوته، به جای واجب معلق قائل به مقدمات مفوته شدند که حالا نمی خواهم وارد این بحث بشوم، این جا مرحوم آقاضیا هم در خلال این مقدمه در این حاشیه شان یک جایی اشاره می کند چون بعد می خواهم حاشیه آقاضیا را هم بخوانم اشاره هم آن جا می کنم، اصطلاح مقدمات مفوته بکار بردند،

پرسش: اصطلاح نائینی هم همین است؟

آیت الله مددی: نه نائینی چون اصلا قائل است که بله وجوب را استقبالی می داند، آن هم باید مقدمات مفوته قائل بشود، الان در ذهنم

خیلی حضور ندارم

و ما هم آن جا توضیح دادیم، البته مثال معروفشان همین است، توضیح دادیم که اصلا وجوب حج به نظر ما مشروط نیست، اصلا این

رای خیلی خلاف مشهور است، عبارت این است، یک چیزی شبیه شهید اول دارد لکن عرض کردیم دیگه این بحث چون فقهی می

شود و از اصول کلا خارج می شود خلافا للمشهور بین اصحاب ما وجوب حج را مطلق می دانیم مثل وجوب نماز، فرق نمی کند، و

لذا اگر متسکنا هم حج رفت و مستطیع هم نبود حج رفت بالاخره نهم ذی حجه آن جا بود انجام داد درست است لکن مشهور بین علما

باطل است هر وقت مستطیع شد دو مرتبه انجام بدهد، دیگه خیلی از بحث خارج شدیم و وقت هم گذشت.

علی ای حال فرمودید فائده اش چیست فائده اش هم ان شا الله روشن شد و عرض کردیم خلاصه عرض این بود که هر دو نحوش

امکان دارد لکن إن جئک زید فاشتر الخبز ظهور در وجوب استقبالی دارد. ظاهرش این است، با آمدن مهمان وجوب تحقق پیدا می

کند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین